



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ ﴿۳۳﴾ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۳۷﴾ وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾ فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۴۰﴾ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۴۱﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّيْمِ ﴿۴۲﴾﴾

قصص انبیا، نمونه‌ای از آیات الهی

در جریان قصه حضرت ابراهیم و قوم لوط در آیه ۲۴ فرمود: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾، این قصه از آن جهت که با قصص دیگر فرق دارد، تعبیر قرآن هم درباره اینها فرق دارد. قرآن کریم از آیه نوزده به بعد فرمود: ﴿وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾ آیت‌ها و معجزه‌های الهی را می‌شمارد؛ فرمود: ﴿وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ﴾، یک؛ ﴿وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾، ﴿وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ﴾، و قسم به پروردگار آسمان و زمین اینها حق هستند. این تعبیر ﴿وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ یعنی آیات الهی در اینجا هست. قصه حضرت ابراهیم که در وسط واقع شد، با ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ شروع شد، دوباره در آیه ۳۸

فرمود: ﴿وَفِي مُوسَى﴾؛ یعنی در قصه حضرت موسی آیات است. بعد در آیه ۴۳ فرمود: ﴿وَفِي ثَمُودَ﴾؛ یعنی در این قصه آیات الهی است. در جریان عاد آیه ۴۱ فرمود: ﴿وَفِي عَادٍ﴾ درباره موسای کلیم دارد ﴿وَفِي مُوسَى﴾ درباره عاد ﴿وَفِي عَادٍ﴾ درباره ثمود دارد: ﴿وَفِي ثَمُودَ﴾؛ یعنی در اینها آیات الهی هست؛ اما در جریان حضرت ابراهیم و لوط و اینها که یک قصه مبسوطی است، تعبیر این نبود که «و فی قوم لوط» یا «و فی قوم ابراهیم» با این تعبیر بلند ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ شروع شد، معلوم می‌شود که این بخش یک برجستگی دارد، چه اینکه دارد، حالا یا واقعاً برجسته است یا این بخش از آیات آن برجستگی را نشان می‌دهد؛ لذا کاملاً سیاق فرق می‌کند. در آیه بیست فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ﴾ در آیه ۲۱ فرمود: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾، بعد در جریان حضرت موسی آیه ۳۸ می‌فرماید: ﴿وَفِي مُوسَى﴾ بعد در جریان عاد دارد: ﴿وَفِي عَادٍ﴾ در جریان ثمود دارد: ﴿وَفِي ثَمُودَ﴾ یعنی آیات الهی در اینجاها هست؛ اما قصه حضرت ابراهیم را که نقل می‌کند نمی‌فرماید «و فی ابراهیم کذا».

مطلب دوم آن است که دعای حضرت ابراهیم برای فرزند، قبل از دوران سالمندی بود، گرچه خدا در دوران سالمندی به او فرزند داد که عرض کرد: ﴿عَلَى الْكَبِيرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ﴾^۱ ولی دعا در دوران سالمندی نبود و دعای حضرت خلیل هم برای این نبود که فرزندان او به امامت برسند، چون وقتی او امام شد که ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۲ بعد از گذشت همه آن دوران‌های آزمایش به ذبح و آزمایش به ﴿حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلَهُتَكُمْ﴾^۳ و امثال آن است. بنابراین دعای حضرت ابراهیم برای این نبود که به آن مقام برسد، چون آن مقام بعدها پیدا شده است؛ یعنی بعد از همه این مراحل فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.

پرسش: ابتلائات حضرت ابراهیم چه چیزهایی بوده؟

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

پاسخ: آن همان مسئله نار بود، مسئله فرار از فشار جمعیت بود مسئله امتحان بود، این امتحان‌های ﴿حَرْقُوهُ وَ انصُرُوا

آلِهَتَكُمْ﴾^۴ جزء برجسته‌ترین ابتلائات حضرت خلیل حق بود.

درخواست احیای مُردگان توسط حضرت ابراهیم

مسئله‌ای که در جریان حضرت ابراهیم هست دعای حضرت ابراهیم با آن دعاها خیلی فرق دارد؛ اینکه عرض کرد:

﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾^۵، این مبسوطاً در سوره مبارکه «بقره» بحثش گذشت که وجود مبارک حضرت ابراهیم

غنی‌خواست اصل معاد را متوجه بشود یا ببیند خدای سبحان چگونه مرده را زنده می‌کند، زیرا در قصه سوره مبارکه

«بقره» همه این مراحل گذشت که خود حضرت ابراهیم به غرود فرمود: ﴿رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾^۶ برهان اقامه کرد

و قصص دیگری را که ذات اقدس الهی در سوره «بقره» مشخص کرد، فرمود که ما به بعضی‌ها برهان نشان دادیم

بعضی‌ها در حضور آنها مرده را زنده کردیم، درباره برخی هم آنها را اماته کردیم، خود آنها را میراندیم و زنده کردیم؛

مثل ارمیا که گفت: ﴿أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾^۷ این سه کار را ما کردیم، بعضی را با برهان

نشان دادیم، بعضی‌ها را نشان دادیم که چگونه مرده را زنده می‌کنیم، بعضی‌ها را اماته کردیم و دوباره زنده کردیم تا

این جریان را در متن هستی خود بیابند، این سه کار خیلی مهم نیست. خلیل حق همه اینها را می‌دانست، به خدا

عرض کرد به من یاد بده «الموتی» را، من نمونه حشر اکبر را عملی کنم، نه «رب ارنی کیف تحی المیت»، بلکه ﴿رَبِّ

ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾؛ یادم بده که من چگونه مرده‌ها را زنده کنم که نمونه‌هایی از حشر اکبر باشد، اینکه ذات

اقدس الهی فرمود: ﴿أَوَلَمْ﴾، این «واو» نشانه آن است که تو قبول داری باز برای چه می‌خواهی؟ نه «أَلَمْ تُؤْمِنْ»،

این «واو» سهم تعیین‌کننده‌ای دارد؛ یعنی تو که اینها را مؤمن هستی، برای چه می‌خواهی؟ عرض کرد می‌خواهم به

۴. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

۵. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۶. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۷. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

مقام نفس مطمئنّه برسم که خودم مظهر تو بشوم، مظهر «هو المحیی»، بعد نشان داد که این کار را بکن. همه این حیوانات گوناگون را اماته کرده، در هم ریخته، همه شبهات منکران معاد را علنی کرده، این حیوانات را اماته کرده، ذراتش را مخلوط کرده، هیچ ذره‌ای از ذرات دیگر تشخیص داده نمی‌شد، فرمود حالا بگو اسم اینها را ببر، اینها می‌آیند. همان طوری که ما در قیامت ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسمِهِمْ﴾^۸ تو هم با سر اینها نام اینها را ببر، اینها زنده می‌شوند. این کجا و دعای حضرت زکریا کجا! خدایا به من فرزند بده! ﴿يَرْثُنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۹ آنها حداکثر بشوند خود زکریا؛ اما خلیل حق می‌خواهد مظهر «هو المحیی» آن هم مُحییِ حشر اکبر بشود، من می‌خواهم یاد بگیرم مظهر تو بشوم که چگونه ذرات پراکنده به هم آمیخته را تو زنده می‌کنی! خدا یاد داد او هم یاد گرفت. خیلی فاصله است بین خلیل حق با اینها!

توصیف تبہکاران قوم لوط به «مُسرف»

مطلب دیگر این است که وجود مبارک ابراهیم سؤال کرد که شما کجا می‌خواهید بروید؟ آنها گفتند وظیفه داریم لوط و همه خانواده لوط به استثنای همسرش را نجات بدهیم، ما می‌دانیم آنجا چه خبر است! اینکه فرمود: ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ این سؤال و جواب بین حضرت ابراهیم و این فرشته‌هاست، آنها ﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾ تا اینکه این سنگ و گلی که آمیخته با سجیل است و مانند آن، و نشاندار است و برای مسرفین است علیه اینها بفرستیم. در آیه ۳۳ ضمیر را به جای اسم ظاهر ذکر کرد: ﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ﴾ دیگر اسم ظاهر نیاورد ﴿مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ﴾ «لهم» باید می‌گفت، دیگر اینجا «لهم» ضمیر نیاورد و اسم ظاهر آورد تا سند ذکر بشود که اینها در اثر اسراف، استحقاق ارسال چنین سنگی را دارند.

۸. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۹. سوره مریم، آیه ۶.

مطلب بعدی کلمه اسراف است که در بحث دیروز گذشت که بعضی از کارها یکبار هم که بخواهد انجام بشود می‌شود اسراف؛ نظیر جعفر کذاب؛ نظیر آفاک بوده سوره مبارکه «نور»^{۱۰} و مانند آن. بعضی از کارها از بس مهم است این شخص می‌شود آفاک، این شخص می‌شود کذاب. نه حرفه است، یک؛ نه کثرت است، دو؛ این فعال را که صیغه مبالغه است برای همین‌ها ساختند یا کسی کارش این است مثل سبزی‌فروش را می‌گویند بقال و عطرفروش را می‌گویند عطار. یک وقت است کسی که پُردروغ است به او می‌گویند کذاب، چون کذابی شغل و پیشه و تجارت نیست؛ اما پُردروغی باعث می‌شود که انسان بشود کذاب. یک وقت است که انسان یک دروغ بزرگ می‌گوید این سابقه دروغ ندارد، او ادّعی‌ای امامت می‌کند، همین یک دانه می‌شود کذاب. در جریان اسراف هم همین طور است؛ در جریان اسراف که درباره قوم لوط گفته شد مسرفین هستند، اینها یک دانه کارشان اسراف است، نه اینکه چون اسراف معنای زیادی و کثرت باشد؛ البته آنها کثرت هم داشتند مبتلا به کثرت و اسراف هم بودند؛ اما یک دانه‌اش هم اسراف است.

بیان مطلب این است که اگر چیزی یک حدّ خاص داشته باشد که اگر کسی آن حدّ خاص را انجام بدهد اسراف نیست، از آن حدّ بگذرد و تجاوز کند می‌شود اسراف. هم‌جنسگرایی از آن جهت که مادون سقف حیوانیت است اصلی ندارد که حالا مثلاً بگویند این مقدارش حق است، بقیه‌اش افراط است. چیزی که جز بطلان در آن نیست این یک دانه‌اش هم اسراف است، نه اینکه حالا چند تا کردند بشود اسراف.

در این مفسّرین من دیدم ز‌مخشری متوجه که چه طور حرف بزنند، ایشان می‌گویند که اصلاً اینها چون به حلال اکتفا نکردند و از حلال گذشتند مسرف شدند، نه اینکه حالا چون زیاد این کار را می‌کردند که اگر کم می‌کردند اسراف نبود. اسراف غیر از کثرت است، اسراف غیر از اصرار است، اسراف یعنی از حد گذشتن. اگر چیزی هیچ حدّ حلال ندارد اوّلی‌اش اسراف است. آدم‌کشی یک دانه‌اش هم اسراف است. یک وقت است کسی قصاص می‌کند این قصاص

حق خودش است و حق الله است: ﴿مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾^{۱۱} این دیگر آدمکشی نیست، این قصاص است و حق الله است و حق الناس است؛ اما اگر کسی ﴿النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾^{۱۲} را رعایت نکرد؛ کسی کشته شد ولیّ دم به جای این قاتل که ﴿النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ است دو نفر را بکشد، این یک دانه‌اش می‌شود اسراف. اینکه زیاد نکشت، این فقط یک نفر را کُشت. آن ﴿النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ که قصاص است، این عدل است و حق است، اگر از یک دانه بگذرد دومی‌اش می‌شود اسراف. ﴿مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ اگر دومی را بکشد اسراف است، با اینکه کثرت نیست، اصرار نیست. غرض آن است که این همجنس‌گرایی یک دانه‌اش هم اسراف است، نه اینکه چون زیاد انجام می‌دادند؛ البته فجایعش بیشتر است، گناهش بیشتر است، جُرْمش بیشتر است و مانند آن.

پرسش: تعبیر اسراف در رابطه با نوع گناه به کار رفته است: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾^{۱۳}.

پاسخ: آن ﴿أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ هست، برای اینکه یک وقت است گناهان صغیره است، یک وقت است گناهان کبیره است، انسان حقی نسبت به خودش دارد، این ﴿أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ ناظر به این نیست که شما درباره حقوق دیگران تعدی کردی، هر اندازه‌ای که کسی علیه خود قیام بکند معصیت بکند حق خودش را رعایت نکرده، فرمود این نفس شما حقی دارد، این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در رساله حقوق^{۱۴} همین است، چشم آدم نسبت به آدم حقی دارد، همه اعضا و جوارح روز که شد با آدم حرف می‌زنند که حق ما را رعایت بکن! حق اعضا، حق جوارح، حق شئون، اینها حقوقی است که خدای سبحان قرار داده و انسان باید حقوق اینها را رعایت بکند.

بنابراین اینکه فرمود: ﴿مُسْوَمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾ ناظر به این است. این قصّه تمام شد.

۱۱. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۱۲. سوره مائده، آیه ۴۵.

۱۳. سوره زمر، آیه ۵۳.

۱۴. تحف العقول، النص، ص ۲۵۵.

این ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، دیگر محاوره و گفتگوی حضرت خلیل حق با مرسلین نیست، گفتگو با همین آیه ۳۴ تمام می‌شود. وجود مبارک ابراهیم فرمود: ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ حالا که آمدید کجا می‌خواهید تشریف ببرید؟ کجا را می‌خواهید ویران کنید؟ ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ اینها گفتند ما مأموریت داریم قوم لوط را عذاب کنیم، دیگر از این به بعد کلام، کلام خداست. در آغاز این قصه آیه ۲۴ فرمود: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ این حدیث را خدا دارد بیان می‌کند. فرمود ما عده‌ای را فرستادیم اینها با حضرت ابراهیم مصاحبه‌ای داشتند، ضیافت حضرت ابراهیم را تحمل کردند، بعد حضرت ابراهیم با اینها گفتگو کرد و اینها جواب دادند، در بخش پایانی که حصیله قصه است، فرمود ما مؤمنین آن محل را بیرون بردیم و غیر از یک خانواده کسی را مؤمن نیافتیم، بعد همه را ویران کردیم، این ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا﴾ دیگر کلام ملائکه نیست، هنوز ملائکه نرفتند که ویران کنند، خلیل حق فرمود کجا می‌خواهید بروید؟ اینها فرمودند که ما می‌خواهیم آنها را ویران کنیم؛ اما خدای سبحان دو تعبیر دارد: فرمود ما مأمورانی که فرستادیم کاری کردیم که اوّل حضرت لوط با اعضای خانواده‌اش و چند نفری که به او ایمان آوردند از شهر بیرون تشریف ببرند، مگر همسر او که باید عذاب می‌شد و ما با همه علم غیبی که داشتیم مأموران ما با همه رعایتی که داشتند جستجو کردند که هیچ کسی آسیب نبیند، دیدند فقط یک خانواده است، این ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یک پیام دارد، ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ یک پیام دیگری دارد، ما نیافتیم! نیافتیم یعنی چه؟ یعنی جستجو کردیم، عالمانه و محققانه پژوهش کردیم، دیدیم غیر از اینها نیستند. آن تعبیر آیه قبل که فرمود هر کس مؤمن بود ما از شهر بیرون بردیم، اینکه می‌فرماید: ﴿فَمَا وَجَدْنَا﴾؛ یعنی جستجو و فحص کردیم؛ منتها فحص ذات اقدس الهی به همان علم غیبش بر می‌گردد، فحص مأموران به تعلیم الهی بر می‌گردد. فرمود ما این کار را کردیم، غرض ما این بود که مؤمنین را نجات بدهیم؛ اما غیر از یک خانواده کسی دیگر نبود.

فَتَحْصِلْ اَيْن ﴿فَاُخْرِجْنَا﴾ تتمه آن محاوره نیست، یک؛ تتمه خود قصّه است، این دو؛ اَيْن ﴿فَاُخْرِجْنَا﴾ دستور خداست که حضرت لوط و مؤمنین را نجات داد، سه؛ اَيْن ﴿فَمَا وَجَدْنَا﴾ یعنی ما جستجو کردیم به غیر از این خانواده کسی دیگر نبود، این هم یک اعلام خطر است.

آثار باستانی و کلامی باقیمانده از عذاب قوم لوط

﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ * وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ که در قصّه سوره مبارکه «حجر» و مانند آن گذشت که دو اثر را ذات اقدس الهی گذاشته: یکی اصل ویران کردن؛ لذا مفرد آورد حالا صد خانوار را ویران کند یا یک خانواده را به عنوان معجزه ویران کند فرقی نمی‌کند، این آیه جنس است شامل همه می‌شود و لازم نیست که جمع بیاورند فرمود این آیت و معجزه ما بود برای مؤمنین ﴿لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ و مانند آن. اما آنجا که سخن از آثار فرهنگی و آثار باستانی است، فرمود اگر شما آثار باستانی را بشناسید، آثار فرهنگی را بشناسید، قدمت‌شناس باشید، علامت‌های فراوانی در آن هست؛ لذا آنجا جای جمع است، فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^{۱۵} نه «آیه»، نه یک دانه اثر باستانی در این ویرانه است. آثار فراوانی در این هست، آنجا را جمع آورد برای اینکه یک اثر فرهنگی و علمی را به همراه دارد، اینجا را مفرد آورد چون یک اثر کلامی است، اثر کلامی فرق نمی‌کند بین ده تا و یکی. هم در سوره «حجر» آن که مربوط به مؤمنین است، آیه را مفرد آورد ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ﴾ هم در اینجا فرمود: ﴿وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ اما درباره آثار باستانی و آثار فرهنگی در سوره «حجر» جمع آورد، فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾، قصّه حضرت ابراهیم با همین جلال و شکوهی که در این قسمت بود به پایان رسید، آن وقت باز لحن آیات بر می‌گردد.

پیرشش: ...

پاسخ: بله، خود حضرت لوط هم به او ایمان آورد ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ﴾^۱ در آن قسمت‌های قبلی گذشت که وجود مبارک لوط یک نسبتی هم داشت و علی‌ایّ حال جزء مؤمنان است، چون لوط از انبیای اولوالعزم که نبود به خود حضرت ابراهیم ایمان آورد، فرمود: ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي﴾ کذا و کذا.

پرسش: ...

پاسخ: کتاب‌ها باید عرضه بشود بر قرآن کریم، از همین قرآن کریم هم بهره کلامی ببرند هم بهره‌های علمی. بهره‌های کلامی این است که ذات اقدس الهی در هر فرصتی در هر زمان و زمینی آیاتش هست و نشان می‌دهد این یا آیات طبیعی و تکوینی است که فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾ یا آیت‌هایی در اثر آمدن انبیا و مرسلین است، به هر حال آیت و نشانه است برای تبصره همه ماست.

داستان حضرت موسی، نمونه‌ای از آیات الهی

فرمود: ﴿وَفِي مُوسَى﴾ ببینید این قصه را با دو آیه می‌خواهد تمام بکند، شبیه بحث‌های ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾ ذکر می‌کند، چون قصه حضرت موسی در خیلی از جاهای قرآن کریم آمده، بیش از صد جا نام مبارک حضرت موسی آمده؛ اما هر جا گوشه‌ای از اسرار موسوی را ذکر می‌کند. در بخش‌هایی هم فرمود بین قصه حضرت موسی و حضرت ابراهیم (سلام الله علیهما) تناسبی هست که ﴿صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾^۲ در این انبیای ابراهیم وجود وجود مبارک خلیل حق اولین حرف را می‌زد در خاورمیانه، بعد موسای کلیم، این معجزات فراوانی که داشت مبارزات فراوانی که داشت نامش بیشتر مانده است. در کتب آسمانی هست: ﴿صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾، اینجا هم لحن کاملاً عوض شد؛ یعنی از سنخ ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲۶.

۲. سوره اعلی، آیه ۱۹.

از این قبیل آیات است، برخلاف قصّه مبسوط حضرت ابراهیم. فرمود ﴿وَفِي مُوسَى﴾ این آیات ماست، آن وقتی که ما او را به طرف فرعون فرستادیم دیگر جریان حضرت هارون که با موسی بود اینجا ذکر نشده، آل فرعون و درباریان فرعون که در جای دیگر بود اینجا ذکر نشده ﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ با معجزه روشنی این عصا آن طور بود، آن ید بیضا آن طور بود، یک معجزه حسّی بود و آن ید بیضا همین طور معجزه حسّی بود، فرمود: ﴿بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ روشن.

ولی فرعون به جای اینکه استقبال بکند از این معجزه، به رکن خودش تکیه کرده است، تحت ولایت ارتش بود، تولّی او به رکن او بود، رکن فرعون همان آل فرعون، دربار فرعون و ارتش فرعون بود. این ﴿فَتَوَلَّىٰ بِرْكَهٍ﴾ با اینکه باید تولّی داشته باشد به قدرت حق و چون تکیه گاهش آن زر و زور بود درباره کلیم حق گفت این معجزاتی که شما آوردید اینها معجزه نیست - معاذالله - اینها سحر است و شما ساحر هستید و اینها افسانه و افیون است و - معاذالله - شما مجنون هستید. یکی از آن استخفاف ها و شستشوی های مغزی خود فرعون و پیروانش این است که این بین ساحر و مجنون جمع کرده است. سحر از دقیق ترین علوم محرّمه است مگر کار آثانی است که کسی ساحر بشود؟! به بنای عقلا و فهم عرف و لغت که تکیه نمی کند! یک جان کدنی می خواهد گرچه حرام است و جهنمی، سحر برای هر مغزی نیست، مجنون چه کاری به سحر دارد؟ ساحر چه کاری به مجنون دارد؟ این بین ساحر و مجنون جمع کرده، این در اثر ﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾^۱ خودش هم گرفتار این شستشوی مغزی بود. جاهلیت هم همین طور بود مردم حجاز هم همین طور بودند، گاهی می گفتند ساحر است گاهی می گفتند شاعر است، گاهی می گفتند مجنون است، گاهی می گفتند افاک است. ﴿سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ این حرف را زد، چون رکن او همان ارتش او بود.

﴿فَأَخَذْنَاهُ﴾؛ مؤاخذه کردیم نه گرفتیم. یک وقت است اخذ، اخذ ممدوح و محبوب است؛ مثل ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾^۱ و ﴿يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾^۲. از وجود مبارک امام سجاد هست از ائمه دیگر هم هست که اینها اگر چیزی را مستمند می دادند گاهی دستشان را می بوییدند گاهی دست را به صورت می کشیدند، اینها باور داشتند و عملاً هم این چنین می یافتند که دستشان به دست بی دستی خدا می رسد. درست است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾^۳ اما فرمود من می گیرم؛ یعنی «ما اخذت اذ اخذت و لكن الله اخذ»، ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ گاهی به صورت شفاف، آیه سوره مبارکه «انفال» دارد: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ گاهی در دو آیه این مطلب را می فرماید که ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ دارد: ﴿وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ من می گیرم. وجود مبارک امام سجاد یا دستشان را می بوییدند یا می بوسیدند یا بالای سر می گذاشتند؛ هم در دستی که به طرف خدا دراز می شد به عنوان دعا، هم دستی که به دست فقیر برسد. حضرت فرمود قبل از اینکه به دست فقیر برسد، به دست الله می رسد؛ یعنی خدا می گیرد، قبول می کند بعد به او می دهد، رزق را خدا می دهد، مال خودش را از ما می گیرد به فقیر می دهد، او می گیرد و به فقیر می دهد؛ لذا حضرت این دست را می بوسید، البته مشاهدات اینهاست علم غیب اینهاست.

غرض این است که فرمود من توبه را می پذیرم شما کمی توبه کنید بقیه را من قبول دارم، فرمود «يقبل التوبة من عباده»، فرمود «يقبل التوبة عباده»، این کلمه «عن» را برای همین آوردند. این طور نیست که هر گناهی که کردید صد درصد توبه بکنید، این طور نیست، شما یک چند درصدی توبه بکن، بقیه را من قبول می کنم ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ اصلاً کلمه «عن» را آوردند برای تفهیم تجاوز؛ یعنی من از شما می گذرم چگونه می گذری؟ وقتی من توبه کردم

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

چگونه می‌گذری؟ یعنی این مقداری که توبه کردی بقیه را که ناقص است، توبه کامل که ندارید، توبه نصوح که نیست، شما یک چند درصدی توبه کن بقیه را ما از شما می‌گذریم: ﴿يَقْبَلُ﴾، اگر می‌فرمود: «يقبل توبه عباده» یا «يقبل التوبه من عباده»، آدم این نکته را نمی‌توانست استفاده کند؛ مگر ما می‌گوییم قبول کرد «عنه» یا می‌گوییم قبول کرده «منه»؟ یا می‌گوییم این را قبول کرده «قبلته» یا «قبلت منه» دیگر جا برای «عن» نیست؛ اما وقتی که بفرماید: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ من به هر حال می‌گذرم، یک چند درصدی جلو بیاوید بقیه را ما می‌گذریم این خداست! در ﴿وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ هم همین طور است. آنجا «أخذ»؛ یعنی قبول، اینجا «أخذ»؛ یعنی مؤاخذه. آنجا که دارد: ﴿أَخْذٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ اینجا یعنی مؤاخذه ﴿فَأَخْذُنَا﴾؛ یعنی مؤاخذه کردیم او را و جنود او را، او و سپاه و ستاد و ارتش و نیروی نظامی او را همه اینها را مؤاخذه کردیم ریختیم در دریا: ﴿فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾؛ ریختیم در دریا.

فرعون مشمول ملامت اولیا

وجود مبارک موسای کلیم وقتی که مأموریت پیدا کرد که با این قوم حرکت کند، حرکت کردند و از شهر مصر بیرون آمدند به آن دریای روان رسیدند - حالا یا نیل بود یا آن دریایی که در جریان خضر بود - آنها گفتند که این جای مناسبی نبود ما را آوردی، برای اینکه پشت سر لشکر جرّار فرعون است که دارد می‌آید، جلو هم که دریاست. فرمود ﴿كَلَّا﴾؛ این چه حرفی است که می‌زنید، جلو و دنبال را او دارد اداره می‌کند، اگر دستور رسید که برگردیم بر می‌گردیم ما فاتح می‌شویم، دستور رسید به دریا برویم دریا در اختیار ماست، این جزم موسوی است فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾^۱ چه ایمانی است؟! فرمود ما اینها را گرفتیم انداختیم در دریا. فرعون مُلیم بود. این کلمه «لأثم و ملوم و مُلیم» هر سه در قرآن کریم استعمال شده، «لأثم»؛ یعنی ملامت کننده، فرمود مردان الهی برای رضای حق تلاش و

کوشش می‌کنند ﴿لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛^۱ سرزنش سرزنش‌کننده‌ها در آنها اثر ندارد. در بخش‌های دیگر فرمود این کار را بکن ﴿فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ﴾؛^۲ کسی شما را ملامت نمی‌کند، هم آن «لائم» استعمال شد هم این «ملوم»؛ اما «ملیم»؛ یعنی کسی که کاری انجام می‌دهد که دیگران او را ملامت می‌کنند. این گاهی ملامت در حد درک انسان است گاهی بجاست؛ هم درباره یونس (سلام الله علیه) آمده که وقتی این کار را کرد ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾؛^۳ یعنی کاری کرده است که عده‌ای به حسب ظاهر او را ملامت می‌کنند، نمی‌دانند که پایان این کار چیست! او در همان دریا در دل این ماهی بزرگ با خدا مناجات می‌کند ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛^۴ فرمود این تسبیح او باعث شد که ما او را بیرون آوریم و اگر او تسبیح نمی‌کرد، اگر جزء مسبّحین نبود در بطن ماهی ﴿إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾^۵ بود، این مبالغه نیست چه قدرتی است که ذات اقدس الهی می‌تواند ماهی را حفظ بکند، انسانی که در شکم ماهی است او را حفظ بکند! حالا اگر کسی هزار سال، دو هزار سال عمر کرد در برابر قدرت خدا آدم بگوید مثلاً این چگونه است؟! فرمود اگر او مسبّح نبود هم ماهی را تا روز قیامت حفظ می‌کردیم هم یونس را در شکم ماهی تا روز قیامت حفظ می‌کردیم، اگر قدرت الهی خوب درک بشود، اصلاً این سؤال مطرح نمی‌شود. بعضی‌ها می‌گفتند این دندان که استخوان است از این فولادها سنگین‌تر است، برای این که این فولاد اگر هشتاد سال کار بکند، به هر حال می‌پوسد، این دندان‌ها گاهی هشتاد سال گاهی صد سال! این خیال کرده که این دندان همان دندان صد سال قبل است، این هر روز دارد عوض می‌شود، تمام ذرات بدن آدم حتی این استخوان دندان مرتّب ساخت و ساز دارند، سوخت و سوز دارند مدام ذراتی می‌آیند ذراتی می‌روند، این استخوان که استخوان چند روز قبل که نیست، هر روز تازه است. اگر هر

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۴.

۳. سوره صافات، آیه ۱۴۲.

۴. سوره انبیا، آیه ۸۷.

۵. سوره صافات، آیه ۱۴۴.

روز تازه است، استخوانی را انسان می بیند یک میلیارد سال قدرت خدا می تواند نگه دارد. اگر حقیقت نامتناهی اگر قدرت نامتناهی درک بشود اینها اصلاً سؤال نیست، هیچ محققى درباره طول عمر مبارک حضرت سؤال نمى کند، تمام تلاش او این است که خدمت حضرت برسد، از علمش استفاده کند، اینها برای او حل شده است، به هر حال فرمود:

﴿فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱، این حرف های ما نیست که با اغراق بگوییم تا قیامت! این حرف قیامت آفرین است و دنیا آفرین، فرمود اگر این نبود ما این ماهی را تا روز قیامت نگه می داشتیم این خداست!

در آن جریان دیگران ملامت کردند، وجود مبارک یونس مَلِیم شد؛ یعنی کاری کرد که به زعم دیگران باید ملامت بشود. اما اینجا ملامت حق است، خود این فرعون کار خلاقی کرد که انبیای الهی و مؤمنین همه اینها او را ملامت می کنند: ﴿فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾؛ ما او را مؤاخذه کردیم و سپاهیان و لشکریان او را گرفتیم ریختیم در دریا، ﴿وَهُوَ مُلِيمٌ﴾؛ در حالی که کاری کرد که لعنت آینده ها و ملامت آینده ها دامنگیر او می شود، حالا در جریان قوم عاد قصه بعد است.

«و الحمد لله رب العالمین»